



# تا نحوه تفکر مردم عوض نشود هیچ چیز تغییر نخواهد کرد

به جای مقدمه

کلام را به شایستگی در جای خود نشانند و از «پوران شریعتی» سخن گفتن و درباره او به قضاوت نشستن، نه کار ماست و نه ما از عهد چینی کاری می توانیم برابیم. برای ما این برخورد، همچون برخورد نظاره گری

بوده است با سفینه ای که در دل دریای بس ژرف و بی پایان به پیش می راند، به خنکای نسیمی جابجا می شود، پادبان می افزاید اما پیش از آنکه توجه را معطوف به خود سازد، سعی دارد که نظاره گر به سیاحت دریا بنشیند و یا بالاتر استین بالا زند و خود در تلاطم دانش شگرف موجهای رها از بند، غرقه شود، تا خود

بهموچی بدل گردد هم از آن دریا. «پوران شریعتی» آن زورق نیلگونی است که برپه های این دریای جوشان می راند و از اعماق شگرف آن خبرها دارد. و دریا، دریایی است که استواری داستان و اندیشه انسان را نوید می دهد، دریایی و موهبتی، به نام «دکتر شریعتی».

- شاگردان «شریعتی» همچون سربازان گمنامی هستند که در نهایت فروتنی بار رسالتشان را بردوش می کشند.
- اگر می خواهید در مبارزه موفق شوید، هیچ راهی ندارید جز اینکه به مردم آگاهی دهید.
- مقبره «دکتر شریعتی» در «سوریه» به یک پایگاه سیاسی بدل شده است.
- من دوست دارم که خوب بهیرم آنهم نه در بستر، بلکه در میدان مبارزه.

## وجدانی

● از چه زمانی بود که دکتر «شریعتی» در زمینه مسائل اجتماعی و سیاسی جهت گیری کردند و به اصطلاح راه خود را مشخص ساختند؟

● تصور می کنم از سنین ۱۷ و یا ۱۸ سالگی بودم اولین برخوردی که من با «علی» داشتم، در سال اول دانشکده بود، به این شکل که معلم من (آقای نوید) ایشان را به عنوان یک محقق ارزنده و یک دانشمند برجسته معرفی کرد. (دانشمندی که هم کلاس ما بود) کسی که دست به ترجمه «ابوذر غفاری» زده و «تاریخ تکامل فلسفه» را به نگارش درآورده بود.

در هرحال این اولین برخورد من با «علی» بود. او در این زمان (۱۳۳۵) با روزنامه «خراسان» در زمینه تفسیر سیاسی همکاری می کرد. بعد از این «علی» دست به تالیف کتاب «اخلاق» زد که خاص شاگردان کلاس اول تا چهارم دبستان بود و از طرف آموزش و پرورش در این کلاس ها تدریس می شد. اما جهت گیری «علی» در زمینه مسائل اجتماعی و طرز تفکرش را می توان از اولین نامه ای که خطاب به من نوشته است، دریافت. و جالب این جاست که این نامه می رساند او از وقتی که راه خود را یافت، تا

به هنگام شهادتش، کوچکترین انحرافی از مسیر خاص خود پیدا نکرد. اگر چه در این زمینه بی شبهه تکامل یافت. اما هرگز دچار سردرگمی و انحراف نگشت. به این علت است که اگر مسیر او را راهیابی کنیم، به این نتیجه می رسیم که او همیشه در ادامه راهی حرکت می کرد که فی المثل بیست سال قبل آغاز کرده بود. برای نمونه شما اگر اولین ترجمه او را (ابوذر، سوسیالیست خنایرست) مقایسه کنید با آخرین کتابش (خر) متوجه می شوید که هر دو این شخصیت های انقلابی از مشابهات بسیاری برخوردارند. سوای این، او در خانواده ای پرورش یافت که همه اعضای آن به نوعی در مبارزات مردمی نقش هایی ایفا کرده اند. مثلاً پدر ایشان در همه حال از روح مبارزه جویی بر علیه ظلم و ستم برخوردار بوده است. و طبعی است که این روحیه بر «علی» هم اثر گذاشته باشد. و از طرف دیگر محیط خانوادگی «علی» به مشکلی بود که افراد خانواده را خواهی نخواهی به جرگه مبارزان وارد می کرد. از تفریح و سرگرمی کمترین نشانه ای نبود، هر چه بود برخورد های سیاسی با افراد مختلف بود و مطالعه. مثلاً خواهر «علی» «بتول» (که من از نزدیک شاهد زندگی روزانه اش بودم) تمام زندگیش خلاصه می شد در مطالعه کتب مختلف و بررسی آنها. پس طبعی است که

در چنین شرایط مساعدی، استعداد های «علی» بشکفتد و بارور شود.

## ●

● موضع گیری های «علی» در مقابل رژیم سابق از چه هنگامی شکل گرفت و به اصطلاح برملا شد؟

● موضع گیری های «علی» در مقابل دستگاه، در واقع از سال ۳۲ آغاز شد. (در دوران مصدق او بعنوان عضوی مؤثر فعالیت می کرد) اما شدت قفسیه و حد بودن این موضع گیری، تصور می کنم، برمی گردد به اواخر شهریور ۳۶ که ایشان را به همراه ۲۶ نفر از مبارزان سرشناس «مشهد» از جمله پدرشان (محمد تقی شریعتی)، «ظاهر احمدزاده»، حاج «عاملی زاده» و... دستگیر و شکنجه می کنند. و حتی «علی» با وجود سن کم بیش از دیگران شکنجه می شود. این شکنجه البته می تواند برای در هم شکستن روحیه پدر بوده باشد.

مرحله بعدی مبارزات «علی»، چندان بعد از ازدواج ما، با سفر او به اروپا (بعطرت شاگرد اول شدنش) آغاز شد. «علی» در این زمینه انقدر پیش رفت که حتی سر از جبهه جنگ «الجزایر» درآورد، چرا که او اسلام را تنها در یک محفوه خاص جغرافیایی نمی دید و نمی خواست و به این



علت بود که با مبارزان الجزایری و فلسطینی همکاری و همفکری می‌کرد. و در نتیجه همین همکاری بود که همراه با مبارزین الجزایری، دستگیر می‌شود. (در این مورد «علی» مصاحبه‌ای دارد با «گیوز» در زندان «سنیه».)

بعد از این جریان‌ها است که فعالیت‌های سیاسی «علی» به‌عنوان دبیر کنفرانس‌یون اروپا، ابعاد وسیعتری به‌شود می‌گیرد. البته این مسئله برمی‌گردد به‌زمانی که تمام گروه‌های سیاسی ایرانی در اروپا، زیر چتر کنفرانس‌یون گرد هم آمده بودند و در همین زمان آقایان «یزدی» و «قطب‌زاده» با «علی» در ارتباط بوده‌اند.

تقریباً مقارن با این زمان، در «جبهه ملی» - به‌عنوان محافظه‌کاری بعضی از اعضاء - شکاف ایجاد می‌شود و این جبهه عملاً به‌بخش تقسیم می‌گردد که یک بخش آن نام «نهضت آزادی» را به‌خود می‌گیرد که ریاستش در آن وقت با مهندس «بازرگان» بود.

«علی» در این موقع روزنامه «ایران آزاده» را سرپرستی و اداره می‌کرد و مقالاتی با امضای مستعار «شمع» تحت عنوان «بازگشت به‌خوبش» می‌نوشت. (که در واقع دستاورد او از جنگ الجزایر است، در تأثیر متقابلی که او و «فرانس فانون» بر یکدیگر گذاشتند) و همین سلسله مقالات بود که روزنامه «کیهان» چاپ می‌کرد و عنوان می‌شد که این مقالات برای آن روزنامه تهیه شده است.

بعد از ۵ سال زندگی در اروپا، «علی» تصمیم گرفت به‌ایران برگردد، با علم به‌اینکه احتمالاً حکومت وقت برای ما دردسرها و گرفتاری‌هایی ایجاد خواهد کرد و در واقع همین طور هم شد.

سرمرز، ما را دستگیر کردند و بعد از سه چهار روز گرفتاری - با اینکه دلایل قانع‌کننده و مستندی در دست نداشتند - عین اسرا به‌تهران منتقلان کردند.

«علی» بعد از سه یا چهار ماه، از زندان آزاد شد، اما بعد از آزادی، دیگر از نظر دستگاه حاکمه چهره کاملاً شناخته شده‌ای بود. چهره‌ای سرسخت و استی‌ناپذیر. به‌این علت «علی» را با وجود داشتن دو مدرک دکترای از شغل دولتی معاف کرده بودند. او در این زمان به‌تدریس روی آورد و هم‌زمان در سه منطقه مختلف «مشهد» شروع به‌تدریس دائن کرد: یکی در خارج از شهر (طریق)، دیگری در کناره شهر (میدانبار) و سومی در مرکز شهر (دبیرستان ایرانخت).

بعد از یک سال «علی» از این وضع خسته شد و به‌عنوان کارشناس مطالبات و برنامه‌ها به‌تهران آمد و مشغول به‌کار شد. اما در وضع جدید هم بیش از یک سال دوام نیاورد، چرا که دانشکده ادبیات مشهد احتیاج به‌استاد داشت، اما عملاً استادی در دسترس نبود. این چنین شد که حضرات ناگزیر شدند به‌روزنامه‌ها آگهی بدهند و «علی» یکی از شرکت‌کنندگان در این امتحان بود، امتحانی که برای «علی» از ساعت ۳ بعد از ظهر تا ۱۰ شب به‌طول انجامید. به‌رحال «علی» با این کیفیت و با وجود کارشکنی‌ها استخدام شد، اما عمر استادی او هم چندان به‌ترا نکشید. از سال ۴۵ تا ۴۹ - از سال ۴۹ تا ۵۰ هم تنها نیم ترم تدریس کرد آنهم فقط هفتای پنج ساعت.





واقعتاً امر این بود که دستگاه بهیچ عنوان، دیگر حاضر نبود «علی» را در این شغل و در دانشگاه ببیند، این بود که انواع کارشکنی‌ها، گرفتاری‌ها و مشکلات را برای او ایجاد می‌کردند، فی‌المثل عنوان می‌کردند که چرا از روی جزوه درس نمی‌دهد و یا چرا شاگردان را حاضر و غایب نمی‌کند و...

علی در عین حال، معلمی بود که درد را شناخته بود و درمان آن را ارائه می‌کرد، به‌این علت بود که شاگردان با اشتیاق تمام، در کلاس‌های او حاضر می‌شدند - گاه تعداد این شاگردان بالغ بر ۵۰ نفر می‌شد - که در واقع ندای «علی» را لیک می‌گفتند و هم‌اکنون هم آن شاگردان هر کدام، به‌فراخور حالشان، در جامعه به‌فعالیتشان ادامه می‌دهند. در حقیقت آن‌ها همچون سربازان گمنامی هستند که بار رسالتشان را بردوش دارند. به‌قول «علی» - که در وصیتش به‌من نوشته - «بهترین کارهای من همان کارهای نوران دانشکده‌ام است که دوست دارم حتماً منتشر شوند» یک نمونه این کارها کتاب «اسلام‌شناسی» است که منتشر شده و دیگر «تاریخ قرون وسطی»، «تاریخ بعد از اسلام» و «تاریخ پیش از اسلام» است که هنوز قسمتهایی از آنها منتشر نشده است. در هر حال غرض اینست که «علی» در همه حال یک معلم مسئول و آگاه بود و حتی افتخارش این بود که من یک معلم هستم و اگر تمام مقام‌های دنیا را بمن بدهند، حاضر نیستم حتی یک ساعت معلمی را با آنها عوض کنم.

● تا اینجا که من به‌خاطر دارم، در همین زمان که ایشان در «مشهد» استاد بودند یعنی بعد از سال ۴۵ - در «حسینیة ارشاد» هم سخنرانی می‌کردند.

● بله، به‌علت استقبال فوق‌العاده‌ای که از کلاسهای او می‌شد و نیز به‌خاطر روش تازه «علی» در تدریس، سر و صدای او در «مشهد» خیلی پیچیده بود و به‌صورت اتم کاملاً سرشناسی درآمده بود، سوای این، «علی» از نظر سیاسی چهره‌ی شناخته‌شده‌ای بود و نیز به‌این جهت که او بعد از آزادی از اسلام را مطرح می‌ساخت، سخت مورد توجه قرار گرفته بود. به‌این علت از سراسر ایران برای سخنرانی از او دعوت به‌عمل می‌آمد...

در واقع اکثر کتابهایی که از او به‌چاپ رسیده، همین سخنرانی‌هاست، فی‌المثل کتابهای «از کجا آغاز کنیم» و «چه باید کرد؟» متن سخنرانی‌های او در دانشکده فنی تهران است. یا «انسان، اسلام» و «چهار زن‌انسان» دستاورد سخنرانی‌های او در آبادان است و یا «تاریخ ادیان» که سخنرانی او در دانشگاه تهران است و ... که عمده این کتابها را در وهله اول، دانشجویان همان دانشکده‌ها به‌چاپ سپردند. به‌رحال وضع طوری بود که تمام محافل مذهبی و فرهنگی برای سخنرانی از او دعوت می‌کردند، به‌این جهت بود که از دانشگاه «مشهد» خواسته شد تا ساعات تدریس «علی» را طوری تنظیم کنند که او اوایل

هفته را در مشهد تدریس کند و اواخر هفته برای سخنرانی به‌تهران بیاید. «حسینیة ارشاد» از این موضوع استفاده کرد و برای «علی» در شش‌هفته‌ای برنامه درس و سخنرانی ترتیب داد.

● موردی که در روزها و ماههای پس از شهادت دکتر «شریعتی» - با توجه به‌سمپاشی‌های رژیم - به‌عنوان سؤال برای عده‌ای مطرح شده بود، مسئله شهادت ایشان بود، یعنی گاه به‌گاه گفته و شنیده می‌شد که عده‌ای به‌شهادت رسیدن ایشان را به‌دست عوامل دست‌نشانده رژیم، پاور نداشتند و عنوان می‌شد که در گذشت ایشان به‌علت بیماری بوده است. لطفاً در این مورد نظراتان را بگویید تا این مسأله - اگر مسأله‌ای بوده باشد - یکبار برای همیشه حل شده، اعلام شود.

● اگر توجه کرده باشید «عبدالسلام جلوه» (نخست وزیر ایس) عنوان می‌کند که: «دکتر علی شریعتی»، «استاد مطهری» و «امام موسی صدر» به‌وسیله عوامل امپریالیسم ترور شدند. این خود بهترین ملوک در این زمینه است و جای حرفی باقی نمی‌گذارد این دیگر من و یا ملت ایران نیستیم که نظر می‌دهند، حتی می‌توان گفت که «جلوه» نمی‌خواست چنین بگوید و به‌اصطلاح از دهانش برید، با توجه به‌اینکه می‌دانید «جلوه» و «قذافی» در کارهایشان اماهایی هم هست؛ طرفداریشان از تپه‌هایی خاص ... اما در مورد انگلستان، در وهله اول باید شرایط را در نظر گرفت با توجه به‌اینکه اغلب دوستان در چنان تنگنایی بودند که شاید آنطور که باید نمی‌توانستند مسئله را بشکافند و باز کنند، چرا که اگر اینان مسئله را می‌گیری می‌کردند و کار را به‌جاهای باریک می‌کشاندند، احتمال اینکه برای خود آن‌ها هم درگیری‌ها و گرفتاری‌هایی پیش بیاید، بسیار بود. به‌این علت در این مورد مقداری محافظه‌کارانه رفتار شد. کالبد شکافی انجام شد، اما دیرتر از موعد و ثانیاً با دقت هم عمل نشد. سوای این، به‌قتل رساندن افراد در اروپا، به‌این شکل یعنی به‌طریق غیرمربی، کار تازه‌ای نیست، حتی بعد از «علی» هم در مورد بعضی از افراد - در رابطه‌های دیگر البته - این موارد پیش آمد. یک نمونه‌اش «پاپ» که مرگش مشکوک اعلام شد و همچنین چند شخصیت دیگر. ثانیاً در مورد «علی» پزشکان نظر دادند که وقتی می‌توانستند نظر قطعی و دقیق خود را اعلام کنند که کالبدشکافی بلافاصله بعد از مرگ یا حداکثر ۲۴ ساعت بعد از آن انجام می‌گرفت. حال آنکه به‌ت اینک در آن موقع نه من و نه «احسان» پسر، در انگلستان نبودیم و متأسفانه افراد دلسوز دیگری هم نبودند، اینکار با تأخیر زیاد صورت گرفت یعنی بعد از چند روز.

از طرف دیگر برخلاف شایعات، «علی» به‌هیچ عنوان بیماری خاصی نداشت و اصولاً بیمار نبود. دفترچه‌ی یمه او

بخوبی نشان‌دهنده این مسئله است، همه ورق‌های این دفترچه سفید است و آخرین باری که «علی» به‌دکتر مراجعه کرده در تاریخ ۵۵/۴/۲۸ بوده البته نه به‌علت بیماری خاص، بلکه تنها برای گرفتن عینک. با توجه به‌اینکه وضع مادی ما طوری بود که آن چنان پولی نداشتیم که ما را از مراجعه به‌دکتر بیمه بی‌نیاز کند، طبیعی است که اگر علی بیمار می‌شد یا اصولاً از بیماری خاصی رنج می‌برد، می‌باید که نشانه‌های آن در این دفترچه پانداخت شده باشد، در حالیکه همانطوری که گفتم این دفتر بجز صفحه اولش، که کاملاً دست‌نخورده مانده است و سوای این ما که محرم‌ترین کسانش بودیم باید از این بیماری آگاهی می‌یافتیم، حال آنکه چنین موردی هیچگاه مطرح نبوده است. حتی با توجه به‌اینکه «علی» زیاد سیگار می‌کشید و این تصور را پیش می‌آورد که شاید دچار ناراحتی قلبی شود، اما نوار قلبی که از او گرفته شد نشان‌دهنده سلامت کامل او بود.

● خانم شریعتی، با توجه به شرایط تازه‌ای که پیش آمده، انقلابی که پا گرفته و تا اندازه‌ای نتایجی دربرداشت، شما تصور می‌کنید که دکتر شریعتی در صورت زنده‌بودن به آن ایده‌آلها و هدفهایی که همیشه در ذهن خود داشت و در عمل پیگیری می‌کرد، می‌شد گفت که رسیده است؟

● سؤال حساسی است. از نظر من اگر بخواهند به‌منهب دوباره شکلی ارتجاعی بدهند، نه. چون چیزی که علی می‌خواست، به این کیفیت نیست. انقلاب هست، اما در معنای مفهوم واقعی. ما باید نهادهای انقلابی پیداکیم و دگرگونی فکری به مفهوم اعم آن. و هرکسی این تشخیص را می‌دهد - حتی کسانی که راه «علی» را دنبال می‌کنند - که شرایط فعلی آن ایده‌آل نیست، ولی این مسئله را هم باید توجه داشت که بعد از هر انقلابی، دولتی که روی کار می‌آید، نمی‌تواند دولتی ایده‌آل باشد، چرا که دولت فعلی در واقع قربانی دولت‌های استبدادی قبلی است. طبیعی است که ما از مردم توقع جایگزینی نهادهای انقلابی را داشته باشیم، اما واقعیتی است که مردم، هنوز انگونه که باید صاحب خصلت‌ها و آگاهی‌های انقلابی نشوند و لزوماً اداره‌های ما هم هنوز تحت تأثیر جو قبلی هستند، اما ما باید کوشش کنیم که راه واقعی را ادامه دهیم.

● درگیری‌ها و کارشکنی‌هایی در کار دکتر شریعتی از طرف قشربون می‌شد. موضع‌گیری آنها تا چه حد برروال کار ایشان اثر می‌گذاشت، یعنی می‌خواهم بگویم که آیا ایشان را وادار می‌کرد که در یک زمان در هردو جبهه بچنگند، هم برعلیه دستگاه حاکمه و هم برعلیه قشربون؟

● هیچ. این موضع‌گیری‌ها حتی یک درصد هم برکار علی تأثیر نمی‌گذاشت. نظر او در این مورد، در کتاب «با مخاطب‌های اشنا» به روشنی بیان شده است. علی در این





کتاب می‌گوید: «اینهمه توفیق که در اشاعه افکارم و جلب افکار مردم کسب کردم، لگتن ثمره‌ی رنجی است که بردم و کاریست که کردم و ارزشی است که دارم و دولتت را مرهون زحمات این آقایان محترم هستم.»

بخصوص در مورد کتاب آقای اکبر اکبری، می‌گفت که «اگر من حتی پانصد هزار تومان هم خرج تبلیغات برای خودم می‌کردم، به قدر این کتاب اثر نداشت.» علی خلیلی خوسرد از کنار این مسائل می‌گشت و به هیچ عنوان با هیچ فردی درگیری بخصوصی در هیچ زمانی پیدا نکرد. تا آنجا که با این اقا هم روابط دوستانه‌ای داشت. حتی شنیدم که یک شب تا صبح با هم بوده‌اند و بعد از صحبت‌های فراوان، آقای اکبری گویا شرمند شده بود از عرصه‌ی این کتاب. برای روشن‌تر شدن قضیه، نمونه‌ای دیگر از همین کتاب (با مخاطب‌های آشنا) بندهم: «غائله را به همین جا ختم کردم و خودم را خلاص. دردها و داغ‌ها و خطر‌ها و مسئولیت‌ها چندی‌تر و سهمگین‌تر از آنست که به اینها بردازم، خدا و مردم قضاوتشان را درباره‌ی ما و آنها کرده و خواهند کرد. یکی از همکاران آقای شیخ قاسم، که تنها کسی است که هرگز او را نخواهم بخشید، و «وای اگر از پس امروز بود فردایی»، آقای سیدابراهیم زنجانی انصاری است که در قم ساکنند و متأسفانه، بجای یک «کلام‌مخلی» عامه برسرگذاشته‌اند و در کتاب «اسلام‌شناسی در ترازوی عقل و دین»<sup>۱</sup> به عنوان رد نظریه‌های علمی، «عقل و دینشان» چنین پایه و مایه‌ای از منطق و شرف به ایشان ارزانی داشته است که برای تحلیل عقلی و دینی کتاب اسلام‌شناسی من که در سه‌پایم در دانشکده ادبیات بوده است، به تمام زنان و دختران مسلمانی که در کفران‌ها و درسهایی من در «ارشاده» شرکت می‌کرده‌اند اتهام «اختلاط جنسی» می‌زند. هزاران زن و دختری که هر تار گیشان به خروارها ریش این ملانمایانی می‌آرزد که ننگ روحانیتند و مایه شرم بشریت، هزاران زن و دختری که در چنین روزگاری، به عشق ایمان و برای شنیدن درسی از خداپرستی با سخنی از علی و فاطمه و حسین و زینب، رنج راه و دشواریهای بسیار را بر خود هموار می‌کردند و ساعتها می‌نشستند و نیمه‌های شب، باید تنها و بی‌انده، گاه از شمال تا جنوب این تهران مخوف را به خانه برمی‌گشتند و تنها به این شوق که با توش و توان منهد و تقوی، در برابر دعوتهای پیگیر مکتب‌های مادی و یا وسوسه‌های کثیف فرهنگ و زندگی استعماری بتوانند مقاومت کنند و در این راه چه عظمت‌ها و قدرتهای اعجاز‌آمیز و خیره‌کننده‌ای نشان دادند و چه ایاتی در تقوی و ایمان و عمل از میانشان برخاست و چه فاطمه‌وارها و زینب‌وارها که از ایاتان برآمدند، نمونه‌هایی که صدر اسلام را تجدید کردند و چه‌رمه‌های آن روزگار را به پاندها آوردند و زندگی و عمل و عقیده و شخصیت نیرومند و شگفتشان به اسلام جانی تازه داد و به تاریخ ما فصلی تازه و به نسل ما امیدی تازه. و به خدا اگر یک «روسی اجیر»، هرچند به پول محتاج باشد، وقاحت آن را داشته باشد که به ایاتان با این